یادداشت

نگاهی اجمالی به روند رو به رشد آموزش مجازی

پایان دوران مکتبخانه‌ای

پیمان نوروزی

در زندگی امروز که شاهد روند رو به رشد سرعت در تمام ابعاد آن هستیم، بازار کلاس‌های آموزش مهارت‌های نویسندگی هم داغ شده است. ظاهرا علاقه‌مندان نوپای این فن هم تمایل دارند مقدمات ابتدایی این هنر را در دوره‌هایی کوتاه فرابگیرند تا اگر هنرآموزی استعداد داشته باشد، دست کم در همان چند جلسه بتواند راه خود را به دنیای نشر پیدا کند. فضای مجازی هم در این میان به بازیگری مهم بدل شده است و به وضعیت پیش آمده دامن می‌زند؛ چنان که حالا کلاس‌های آموزشی مهارت نویسندگی در فضای مجازی برپاست.

طبع‌آزمایی در نوشتن (چه شعر و چه داستان) از آن دست اتفاقاتی است که بسیاری افراد، حداقل یک‌بار در جهت آن کوشیده‌اند. اینکه حرف دل را بتوان موجز و موثر به رشته تحریر درآورد هنر ارزشمندی است. شاید به ظاهر سهل باشد اما کاری است پر زحمت و دشوار که ممارست بسیار می‌طلبد از استثناهای مستعد که بگذریم باقی علاقه‌مندان این هنر باید سال‌ها بخوانند و بکوشند و مشق کنند تا به فنون آن آراسته شوند. به قول نظامی: «سخن گفتن بکر جان سفتن است/نه هر کس سزای سخن گفتن است».

اما مدتی است که بعضی از نویسندگان شناخته‌شده و پرطرفدار، دیگر تمایل چندانی به برگزاری دوره‌های حضوری کارگاه‌های ادبی ندارند و اغلب کلاس‌های خود را در فضای مجازی برگزار می‌کنند. هنرجوی علاقه‌مند بعد از پرداخت مستقیم شهریه در یکی از شبکه‌های اجتماعی مجازی وارد گروهی می‌شود که توسط نویسنده‌ای ایجاد شده و دوره آموزش مهارت را به صورت مجازی پی می‌گیرد. بی‌شک چنین امکانی خالی از لطف نیست. هنگامی که استفاده از محضر اساتید در دسترس نباشد (مشابه ده‌ها نمونه که به هر دلیل خارج از وطن زندگی می‌کنند)، با استفاده از ظرفیت تکنولوژی‌های نوین ارتباطی می‌توان حداقل به این راضی شد که از راه دور یک استاد، تجربیاتش را با مخاطبان در میان بگذارد و مسیر راه را اندکی روشن کند.

انگیزه، اصلی‌ترین عامل پیشرفت

لطف گذراندن چنین دوره‌هایی به حضور در کلاس درس است. هنگامی که گروهی با علاقه‌ای مشترک دور هم جمع می‌شوند و با همراهی مدرسی کاربلد مشق می‌کنند صحبت‌ها و نکته‌هایی طرح می‌شود که اتفاقا همان‌ها بخش بسیار مهم یادگیری و آموزش هستند. اغلب هنرجویان هوشیار از لابه‌لای همین بحث‌ها، نکته‌هایی می‌آموزند که شاید هیچ‌گاه در قالب بحث مجزای مجازی در کلاس مطرح نشود. آنگاه که هنرجو چندبار در طول یک دوره فرصت پیدا می‌کند شعر، یادداشت یا مطلب خود را در حضور دیگران بخواند و مشقش را مورد قضاوت قرار دهد، بهتر می‌تواند با نقاط ضعف و قوت کار خود آشنا شده و نسبت به جایگاه خود در این وادی آگاهی پیدا کند. اما در فضای مجازی امکان طرح چنین بحث‌هایی موجود نیست. چرا که عموما انجام بحث‌های مفصل که لازمه چنین کلاس‌هایی است از حوصله فضای مجازی (روی صفحه گوشی تلفن همراه یا مانیتور) خارج است. علیرضا ایرانمهر یکی از نویسندگان پرکار حوزه ادبیات است که مجموعه داستان‌هایی مثل «ابر صورتی» و «باران‌ساز» از او منتشر شده است. او که کارگاه‌های نویسندگی موفقی داشته، این روزها کلاس‌های خود را به صورت مجازی برگزار می‌کند. ایرانمهر درباره کلاس‌های ادبی که به صورت مجازی برگزار می‌شوند، می‌گوید: «در وهله اول تمام علاقه‌مندانی که وارد چنین دوره‌هایی می‌شوند (حضوری یا مجازی) هدف‌شان کار حرفه‌ای در زمینه داستان‌نویسی نیست و اغلب به عنوان تقویت یک مهارت شخصی وارد این کارگاه‌ها می‌شوند.» او همچنین مهم‌ترین عامل پیشرفت علاقه‌مندان این هنر را انگیزه شخصی می‌داند: «اگر انگیزه پیشرفت در هنرجویی بالا باشد در دوره‌های مجازی بهتر می‌تواند استعداد خود را پرورش دهد زیرا در فضای مجازی فرصت بسیار بیشتری برای تداوم تمرین‌های کلاس وجود دارد. اما به عنوان مدرسی که در این فضا تجربه‌های خوبی داشته یکی از اشکالات این شیوه آموزش را ندیدن هنرجویان می‌دانم. چرا که بسیاری افراد به دلایل مختلفی مثل کم‌رویی، کم‌کاری می‌کنند و رفته‌رفته از گروه جا می‌مانند.» علیرضا ایرانمهر خجالتی بودن شاگردان را یکی از دلایل اصلی کاهش تعداد آنها در دوره‌های مجازی ادبی می‌داند و معتقد است: «در دوره‌های حضوری می‌توان با شناخت اینگونه از هنرجویان آنها را به نحوی با جمع بیشتر درگیر کرد و به کار واداشت.» این نویسنده در ادامه به موضع تنبلی نیز اشاره می‌کند: «اینکه هنرجو در دوره‌های حضوری برای رفتن به کلاس، زمان و پول هزینه می‌کند و شهریه‌هایی به نسبت بالا می‌پردازد، باعث می‌شود تعهد بیشتری نسبت به کار خود احساس کند. در صورتی که در دوره‌های مجازی هنرجویان نسبت به حضور مستمر تعهدی احساس نمی‌کنند و به راحتی جلسات را از دست می‌دهند.»

لزوم نگاه جدی‌تر به آموزش از راه دور

نمی‌توان منکر محاسن رشد تکنولوژی در آموزش از راه دور شد. چنان که در ابعاد بسیار بزرگ، دانشگاه‌های مطرح نیز دوره‌های متنوع خود را از فاصله‌های بسیار دور برگزار می‌کنند تا برای متقاضیان امکانی مجازی مهیا شود. کاوه فولادی‌نسب نویسنده، مترجم و فعال رسانه، از جمله مدرسان شناخته‌شده داستان‌نویسی است که دوره‌های آموزش حضوری و مجازی را در سطوح مختلف برگزار می‌کند. او درباره نقطه آغازین آموزش مجازی در ایران به «اعتماد» می‌گوید: «آموزش مجازی در ایران تقریبا از زمان دانشگاه پیام نور شکل گرفت در حالی که امروز این روش در دنیا موضوعی بدیهی و اثبات شده است. همان‌طور که دانشگاه‌های معتبر دوره‌های مجازی برگزار می‌کنند و مدارک دانشگاهی با اعتباری را ارایه می‌دهند بنابراین هیچ تفاوتی بین دوره‌های مجازی و حضوری وجود ندارد». او که در حال حاضر برای پروژه تحصیلی‌اش در خارج از ایران به سر می‌برد درباره آموزش غیرحضوری نظری مثبت دارد و معتقد است: «هدف از آموزش تولید افراد حرفه‌مند نیست. چرا که نمی‌توان در هیچ حرفه‌ای از جمله نوشتن انتظار داشت افراد بعد از پایان دوره لزوما در آن رشته به جایگاه ویژه‌ای دست یابد».

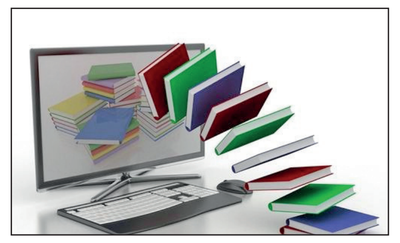

به نظر این مدرس ادبیات، هر سیستم آموزشی فواید خاص خود را دارد: «بُعد عاطفی که در کلاس‌های حضوری جریان دارد و کنار هم قرار گرفتن چهره به چهره هنرجویان بسیار قوی‌تر از سیستم آموزش مجازی است. اما در سیستم غیرحضوری هم صرفه‌جویی در وقت و هزینه، حذف محدودیت مکانی و دسترسی راحت‌تر به فایل‌ها و داده‌های کلاس، بهره‌مندی از آموزش را افزایش می‌دهد.»

این نویسنده در آخر افزود: «به تجربه دریافته‌ام که حتی در زمان حضورم در تهران نیز بسیاری از هنرجویان به کلاس‌های مجازی رغبت بیشتری نشان می‌دهند.»

همه‌چیز آموزش نیست

«زهره عواطفی» که از علاقه‌مندان ادبیات داستانی است و داستان‌های کوتاهش در مجله‌های مختلفی به چاپ رسیده درباره تجربه شخصی‌اش به «اعتماد» می‌گوید: «بین انتخاب کلاس‌های مجازی و حضوری بی‌شک دوره‌های حضوری را انتخاب می‌کنم زیرا به تجربه دریافته‌ام که ارتباط واقعی کمک بهتری به هنرجو می‌کند و گفت‌وگو در مورد موضوعات مختلف سهل‌تر و موثرتر از تایپ کردن آنهاست؛ مگر آنکه مدرس خاصی مدنظرم باشد که امکان برگزاری جلسات حضوری را نداشته باشد.»

در گفت‌وگو با جمع دیگری از هنرجویان یک کارگاه داستان‌نویسی مجازی که دوره مقدماتی را به اتمام رسانده‌اند و در حال حاضر مشغول گذراندن دوره پیشرفته‌اند نظرات متفاوتی بیان شد. در پاسخ به سوالی پیرامون مزایا و معایب این دوره‌ها، سه تن از هنرجویانی که در حرفه‌ای جدا از نویسندگی مشغول به کار بودند و صرفا به واسطه علاقه شخصی در این دوره‌ها شرکت کرده‌اند به «اعتماد» گفتند: «برگزاری چنین دوره‌هایی به صورت مجازی این فرصت را در اختیار آنان قرار داده است که بتوانند از مطالب کلاس در ساعت‌های خارج از کار استفاده کنند؛ بدون اینکه گفت‌وگویی را از دست بدهند. اما اگر قرار بود این کلاس‌ها به صورت حضوری و در ساعت خاصی برگزار شود شاید امکان استفاده برای آنها هیچ‌گاه دست نمی‌داد.

نکته دیگری را که «پویان راسخی» از شاگردان این گروه که در خارج از ایران سکونت می‌کند و از علاقه‌مند داستان‌نویسی است مطرح کرد، راجع به روند کند آموزشی کلاس‌های مجازی است. او در این باره معتقد است: «ضعف برخی از شاگردان در بیان صریح مطالب‌شان و حاشیه‌پردازی‌های گوناگون که در گفت‌وگوها اجتناب‌ناپذیر است در کنار سرعت پایین تایپ باعث کند شدن سرعت آموزش می‌شود».

در آخر موضوع مهمی که تقریبا تمام هنرآموزان بر سر آن اتفاق نظر داشتند، بحث فراهم نبودن بسترهای مناسب برای برگزاری دوره‌های آموزش مجازی است. به گفته این هنرجویان، پیام‌رسانه‌ای که در حال حاضر قابل استفاده هستند هیچ کدام امکانات مناسب برای برپایی کلاس آموزشی را ندارند. ضعف‌هایی مانند عدم توانایی در تصحیح مجدد متن، حذف شدن داده‌ها و گاهی مقدور نبودن ذخیره‌سازی داده‌ها، استفاده مطلوب از کلاس درس را با مشکل مواجه می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد در صورتی که چاره‌ای پیش پای هنرجویان نباشد، حضور در دوره‌های مجازی از هیچ بهتر است اما اگر امکان حضور در کارگاه‌های غیرمجازی وجود داشته باشد، چرا باید از لطف تنفس در فضای آموزش صرف‌نظر کنیم و به جای قرار مقری در هفته، سر کلاس، هر از گاهی که فرصت شد سراغی از اینترنت و گروه‌های آموزش مجازی بگیریم؟ به هر حال مسلم است که مقولات فرهنگی و هنری بیش از آنکه نیازمند آموزش باشند به پشتکار، ممارست و پیگیری هنرآموزان نیاز دارند. در این زمینه انگیزه هنرجو است که باعث می‌شود با توانی روزافزون تمرینات و یادگیری‌اش را پیگیری کند. در این زمینه ضمن در نظر گرفتن اثرات مثبت تکنولوژی می‌توان با هوشیاری از فواید فناوری روز استفاده کرد؛ بی‌آنکه اصل و اساس آموزش خدشه‌دار شود.

سخن بکر

شاید خالی از لطف نباشد یادآوری بخشی از صحبت‌های «ماریو بارگاس یوسا» در کتاب «چرا ادبیات» درباره نسبت تکنولوژی با ادبیات. «من کاملا از انقلاب عظیمی که تکنولوژی‌های جدید، مثل اینترنت، در عرصه ادبیات و انتشار اطلاعات پدید آورده خبر دارم و اعتراف می‌کنم که اینترنت در کار روزانه‌ام کمک‌های پر ارزشی می‌کند، اما قدرشناسی من به خاطر این تسهیلات به راستی فوق‌العاده، به معنای اعتقاد به این ادعا نیست که خواندن بر صفحه کامپیوتر می‌تواند جانشین مطالعه کتاب بشود. این ورطه‌ای است که گذشتن از آن از کار من نیست. من نمی‌توانم بپذیرم که عمل مطالعه آنگاه که در پی مقصودی عملی است و نه در طلب اطلاعات و برقراری ارتباطی فوری، می‌تواند بر صفحه کامپیوتر آن رویاها و لذات حاصل از کلمات را با همان حس صمیمیت و همان تمرکز ذهنی و خلوت معنوی که از مطالعه کتاب حاصل می‌شود، در یک جا گرد آورد.

این شاید حاصل تعصبی باشد برخاسته از نداشتن تجربه عملی و از ملازمت دیرین ادبیات با کتاب و کاغذ. اما من اگر چه برای دریافت اخبار جهان به اینترنت رجوع می‌کنم، هیچ‌گاه برای خواندن شعر گونگورا یا داستانی از اونتی یا مقاله‌ای از پاز به سراغ کامپیوتر نمی‌روم چون یقین دارم که تاثیر این دو شیوه مطالعه یکی نخواهد بود. من یقین دارم، هر چند قادر به اثباتش نیستم که با برچیده شدن کتاب ادبیات لطمه‌ای جدی، حتی مرگبار خواهد خورد؛ البته واژه «ادبیات» از میان نخواهد رفت. اما کم و بیش به یقین می‌توان گفت که این واژه بر متونی اطلاق خواهد شد که فاصله آنها با آنچه امروز ادبیات می‌خوانیم، همان فاصله سریال‌های آبکی از تراژدی‌های سوفوکلس و شکسپیر است».

گپ روز

نیما مختاری/اعتماد

گفت‌وگو با دکتر مرتضی کاخی پیرامون وضعیت گذشته و امروز ادبیات ایران

بیش از آنکه سیاسی باشم ادبیاتی هستم

رسول آبادیان

بعد از ظهر یکی از روزهای گرم مردادماه، خدمت دکتر مرتضی کاخی رسیدیم و از هر دری سخنی به میان آمد. کاخی در این دیدار علاوه بر توضیح چگونگی شکل گرفتن کتاب «باغ بی برگی»، هم از نوع نگاهش به روند رشد ادبیات معاصر گفت و هم در مورد مقوله‌ای با نام «ادبیات شکست» اظهار نظر کرد که محور اصلی این گفت‌وگوست. کاخی یکی از فعالان موثر در معرفی شعر معاصر ایران است که از میان کتاب‌های او می‌توان به آثاری چون: «سر کوه بلند، روشن‌تر از خاموشی، شیوه‌نگارش، قدر مجموعه گل، این کوزه گر دهر و...» اشاره کرد.

■ جناب کاخی! با توجه به اینکه در آستانه بیست و هشتم مرداد قرار داریم، می‌خواهم قبل از موارد دیگر، این پرسش را مطرح کنم که آیا قائل به گرایشی ادبی به نام «ادبیات شکست» هستید؟ این پرسش را از این بابت طرح کردم که بسیاری از دوستان بر این باورند که بعد از کنار گذاشته شدن دولت آقای مصدق، سمت‌وسویی تازه در ادبیات پیش آمد که به ادبیات شکست معروف شد. ادبیاتی که به عنوان مثال «مهدی اخوان ثالث» در شعر و «بهرام صادقی» در داستان را به سوی خود جذب کرده. به گمان شما این تلقی از بعضی آثار سروده و نوشته شده بعد از مرداد ۱۳۳۲ درست است یا پدید آمدن چنین آثاری فقط از سر اتفاق خلق شده‌اند؟

بعد از پرسش شما، این پرسش برای من هم مطرح می‌شود که گرایشی با نام «ادبیات شکست» اصولا گرایشی شناسنامه‌دار و معرفی شده است یا اینکه هنوز نیاز به معرفی دارد؟ اگر در حد یک نام است و تعدادی اندک به آن اعتقاد دارند، اصولا ورود و اظهار نظر در این رابطه چندان کمکی به آینده ادبی ما نمی‌کند.

■ این موضوع کمی از اظهارنظرهای شخصی فراتر رفته و مقالاتی در این باره نوشته شده. مثلا شعر «زمستان»، نمونه‌ای از گرایش به ادبیات شکست است گویی با شاعری طرفیم که از بدو ورود به جهان شعر، آدمی معترض بوده و در همه حرکت‌های سیاسی و اجتماعی، چیزی به جز «شکست» را به رسمیت نمی‌شناخته. یعنی این احساس شکست، ربطی به یک اتفاق خاص ندارد.

حقیقت این است که اعتقاد به چنین گرایشی در ادبیات، دارای قاعده مشخصی نیست و مثلا نمی‌توانیم قاعده دودوتا چهارتا را برایش تشریح و تبیین کنیم. بعضی‌ها اینگونه فکر می‌کنند و بعضی دیگر حتی پا را از این حد هم فراتر می‌گذارند. به عنوان مثال کسانی که تعلقی به دولت و شخصیت مصدق داشته‌اند، به خودی خود ممکن است چنین گرایشی را بزرگنمایی کنند و گروه مقابل عکس این رویکرد را مورد توجه قرار دهند. بنابراین در این گیرودار، هر کسی می‌تواند برخوردی سلیقه‌ای با موضوع داشته باشد.

■ یعنی اینکه هر کس از ظن خود یار این قضیه شده.

دقیقا. من نمی‌گویم که ادبیات ما بعد از این اتفاق تاریخی، بی‌تفاوت از کنار ماجرا گذشته اما اجازه بدهید بخشی از یک شعر، سروده اخوان را برای‌تان بخوانم تا آن گرایش واقعی مورد نظر بیشتر معرفی شود. اخوان می‌گوید: «این شب است آری شبی بس هولناک /لیک پشت تپه هم روزی نبود». همین بخش کوتاه از شعر نشان می‌دهد که گروهی از شاعران و نویسندگان ما به عنوان پیش‌آهنگان ایجاد فکری حرکات اجتماعی در جامعه، که از نزدیک مسائل را رصد کرده‌اند هم ذهنیتی ثابت در این باره نداشته‌اند اما سکوت هم نکرده‌اند. با توجه به اتفاقی تاریخی مانند ماجرای بیست و هشتم مرداد، جامعه ادبی در خور توان و موقعیت خود حرکت‌هایی کرده.

■ برداشت من این است که شما معتقدید این حرکت‌ها، حرکت‌هایی فردی بوده و تبدیل به یک جنبش ادبی نشده. درست است؟

بله. اجازه بدهید مثالی بزنم. فرض کنید شما در حال پیمودن یک مسیر هستید و برای خودتان راه می‌روید اما ناگهان می‌ایستید و به اطراف‌تان نگاه می‌کنید و از خودتان می‌پرسید: من اینجا چه کار می‌کنم؟ اصلا من نمی‌خواستم اینجا بیایم. بعد اتفاق بدتری می‌افتد و مثلا تصادف می‌کنید. ببینید! شما هیچ کدام از اینها را نمی‌خواستید اما اتفاق افتاده و ضربه‌اش را هم به شما زده. شما در مسیری راه رفته‌اید که از سر اتفاق انتخاب شده و ماجرایی پیش می‌آید که کار را بدتر هم می‌کند. نتیجه اینکه شما نه آن را می‌خواسته‌اید و نه این را اما اتفاق دیگر افتاده و نمی‌توان تغییرش داد.

■ یعنی اینکه آنچه پیش از این هم شاهد بوده‌ایم چندان آش دهن‌سوزی نبوده.

بله. خود اخوان پیش از آن می‌گوید: «خانه خالی بود و خوان بی آب و نان/ آنچه بود آش دهن سوزی نبود»

■ اخوان در شعر معروف کتیبه چنین رویکردی را دنبال می‌کند. در این شعر این حس القا می‌شود که در هر دوره‌ای، پشت و روی سنگی که مدام برای خواندن مطالبی که رویش نوشته شده کنجکاویم، چیز تازه‌ای وجود ندارد و همه حرف‌ها یکی است: «...نوشته بود همان!/ کسی راز مرا داند/ که از این رو به آن رویم بگرداند»

شاملو توانست خودش را به جایی برساند اما نه به آن مرتبه‌ای که اخوان رسید. می‌خواهم بگویم که اگر نمره اخوان در زبان فارسی بیست بود، نمره شاملو در این زبان و زبانی که از آن کمک می‌گرفت، مثلا دوازده بود. یعنی اینکه قابل قبول بود اما کافی نبود. این را هم بگویم که افرادی مانند شاملو به لحاظ آشنایی با زبان‌های دیگر، در آن دوران کم نبودند. مثلا افرادی بودند که پدر یا مادرشان انگلیسی یا فرانسوی بود و همه در حدی بیشتر از شاملو زبان می‌دانستند اما هیچ کدام از آنها در حد این شاعر، توانایی تاثیرگذاری در فرهنگ را نداشتند. نکته‌ای که باید درباره شاملو گفت این است که علاوه بر دانش زبانی، قدرتی هم داشت که می‌توانست به نحو احسن از داشته‌های اندک استفاده کند.

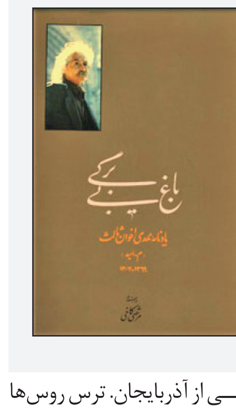

بله. این شعر بعد از کوتای بیست و هشت مرداد سروده شده. همان طور که گفتم، موضع اخوان در جهان شاعرانه‌اش، موضعی بی‌طرف نیست اما وضعیت گذشته را هم چندان دندان‌گیرتر از وضعیت حال نمی‌داند. او اعتقاد دارد حرکتی اجتماعی شکل گرفته و به هر حال با شکست مواجه شده اما مدام تکرار می‌کند که نه این و نه آن، همان چیزی نیست که ما به دنبالش بوده‌ایم.

■ تجربه شخصی خود شما در آن دوران هم باید تجربه‌های ماندگاری باشد.

درباره تجربه شخصی خودم هم که بگویم که در زمان نوجوانی و بعد از روی کار آمدن دولت مصدق، فکر می‌کردیم هر آنچه باید بشود، شده است و مدام فریاد می‌زدیم: «از جان خود گذشتیم/ با خون خود نوشتیم/ یا مرگ یا مصدق» اما در هر زمان هم به جز شاعران، بودند افرادی که از جهات مختلف، مخالف سیاست‌های دولت بودند و هشدارهایی هم می‌دادند. خیلی‌ها نگران بودند که این سطح از ملی‌گرایی ممکن است باعث تغییر مخرب ماهیت ایران شود و خدای نکرده به سوی تجربه‌های ناموفق بعضی از کشورها مانند شوروی که در آن زمان ابرقدرت هم محسوب می‌شد سوق پیدا کنیم. اینجا دیگر خطر از حد حضور امریکا و انگلیس گذشته بود و از ناحیه کشوری که بسیار به ما نزدیک بود احساس خطر می‌شد. در زمان روی کار آمدن مصدق که من می‌خواستم به دبیرستان بروم، فضای کشور آن قدر سیاسی شده بود که حتی بچه‌ها هم دوست داشتند وارد کارزار سیاست شوند. بزرگ‌ترها هم به همین شکل. مثلا پدر من که یک تاجر بود و اصولا کاری به سیاست نداشت، خود به خود به این عرصه ورود کرده بود.

■ به هر حال ادبا و شعرای ما هم جزیی از این قافله بودند.

بله. اولش بودند اما بعد متوجه شدند که این جریان به سمتی گرایش پیدا کرده که مورد علاقه روس‌هاست. آنها بر این باور بودند که نوع علاقه روس‌ها به ما، بهتر از علاقه انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها نیست. آنها می‌گفتند ممکن است امریکا یا انگلیس در پی ایجاد یک پایگاه به نام ایران در منطقه باشند اما روس‌ها اصولا می‌خواهند ما را به جزیی از خودشان تبدیل کنند؛ البته احساس خطر شوروی از جانب ما هم چندان کم نبود چون بخش عظیمی از خاک این کشور که در همسایگی ما قرار داشت به زبان فارسی تکلم می‌کردند. مانند تاجیکستان و بخشی از آذربایجان. ترس روس‌ها این بود که ما بتوانیم به مدد همین فرهنگ مشترک، آرام آرام در دل مناطقی از این دست رسوخ کنیم. خود شما می‌دانید که مناسبات فی‌مابین دنیا فقط سیاسی نیست و گستره فرهنگ، گاهی می‌تواند کاری کند کارستان؛ البته این کشور مدت زیادی کوشید تا ادبیات فارسی را به‌طور کامل از بین ببرد و مثلا اداره‌ها موظف شده بودند در کشورهای فارسی‌زبان، حتی نامه‌های‌شان را به زبان روسی بنویسند.

■ برداشت من این است که احساس خطر از جانب روس‌ها بیشتر فرهنگی بوده تا سیاسی و اهالی ادبیات حق داشته‌اند نگران باشند.

همین است. چون شوروی کشور قدرتمندی بود و زبانش هم به مدد همین قدرت، قصد داشت خرده‌فرهنگ‌های بعضی از کشورها که بعد مستقل شدند را کاملا از وجود زبان فارسی پاک کند.

■ شما در دوره‌ای از نزدیک، هم با شاملو نزدیک بوده‌اید و هم با اخوان. پرسش نخست من این است که در مواجهه با دو چهره، کدام‌یک را چیره‌تر بر شناخت وسعت ادبیات می‌دانید؟

در این رابطه نمی‌شود به راحتی نظر داد. مثلا نمی‌توان گفت کدام یک شاعرتر از دیگری است چون هر کدام خط و ربط خاص خودشان را در ادبیات دارند.

■ منظورم مقایسه شعرها نیست بلکه تسلط لازم در شناخت فنون شعری است.

در مورد اخوان باید بگویم که اگر نگوییم صددرصد، حداقل ۸۰ درصد بر جوانب گوناگون ادبیات فارسی مسلط است. درباره شعرهایش هم باید بگویم که ذات زبان او، صددرصد ریشه در ذات زبان فارسی داشت. من از نزدیک اخوان را می‌شناختم و به خوبی می‌دانم عشق و علاقه‌اش به این زبان، عشق و علاقه‌ای عادی نبود. او به شکلی باورنکردنی به این زبان تعصب داشت. درباره شاملو هم باید بگویم که شاعری به‌شدت باشعور بود ولی در حد اخوان با فارسی آشنا نبود و نمی‌خواست خودش را به راهی که اخوان رفته بود وارد کند، از سویی هم نمی‌خواست مانند او خودش را در این وادی غرق کند بلکه سعی می‌کرد بسیاری از کمبودها را با شناخت مختصری که از زبان غربی داشت گره بزند.

■ شاید این از جهت مترجم بودن ایشان و شناخت‌شان از زبان مثلا انگلیسی هم باشد.

شاملو آنچنان که تصور می‌رود، با زبان ترجمه و زبان انگلیسی آشنا نبود. نمی‌گویم وارد نبود. وارد بود و چون درک مطلب بالایی داشت می‌توانست حق مطلب را ادا کند. اخوان نوعی ریشه در ادبیات فارسی داشت و شعرهایش طرفداران زیادی پیدا کرده بود و اساتید زبان و ادبیات فارسی را هم توانسته بود در ردیف طرفداران خودش قرار دهد. این اساتید به شناختی که اخوان از زبان فارسی داشت احترام می‌گذاشتند اما اگر شخص دیگری این ادعا را مطرح می‌کرد، حتما او را سر جایش می‌نشاندند.

■ خیلی‌ها معتقدند که طرفداران شعر شاملو از طرفداران مکتب شعری اخوان بیشتر است. چرا؟ از سوی دیگر بسیاری از علاقه‌مندان اخوان یا شاملو، این روزها به دنبال نوعی نگاه دوگانه هستند. یعنی طرفداران شاملو و اخوان درست مانند طرفداران یک تیم فوتبال خاص، تلاش می‌کنند که نقش طرف مقابل را کمرنگ نشان دهند.

این یک عقیده است که بعضی‌ها دارند و باید به علایق و سلایق همگان احترام بگذاریم اما باز هم تکرار می‌کنم که اخوان به مدد شناخت کاملش از زبان و ادبیات فارسی، ریشه‌ای غیرقابل انکار در اندیشه ملی‌گرایی داشت و آنچه را می‌دانست کامل می‌دانست چون در محضر بزرگانی تعلیم دیده بود که زبان و ادب فارسی را به خوبی درک و دریافت کرده بودند. این را هم بگویم که هر دو چهره، چهره‌هایی خودساخته بودند که بدون داشتن تحصیلات آکادمیک توانسته بودند خودشان را تا این حد از دانش بالا بکشند. اخوان در مکتب بزرگانی از خراسان به عنوان شاعر به رسمیت شناخته شده بود که هم در شناخت مبانی ایران باستان و هم در امر زبانشناسی، چهره‌هایی غیرقابل انکار بودند. کسانی که عمده تخصص‌شان در زبان فارسی خلاصه می‌شد اما در مقابل، آدم‌هایی هم بودند که شناختی نسبتا جامع از ادبیات و فرهنگ غرب داشتند و بر همین اساس رویارویی با آنها هم کار هر کسی نبود. این رویارویی گاهی نوعی تنش هم به وجود می‌آورد که بیشتر در مطبوعات منعکس می‌شد. به هر حال همان گونه که گفتم، ما، در آن دوره با دو رویکرد کاملا متضاد روبه‌رو بودیم که هیچ کدام را نمی‌شد به شکل صددرصد نفی کرد. به هر شکل هر دو طرف توانستند صدایی از خود به یادگار بگذارند. آنچه درباره شاملو باید گفته شود این است که تعدادی فرنگ‌رفته‌های آن دوران، سعی کردند بیشترین توجه را به سوی او داشته باشند.

■ چرا؟

چون خودشان هم چندان شناختی از زبان فارسی نداشتند و به دلیل اقامتی هرچند کوتاه در بیرون، تلاش داشتند سری توی سرها در بیاورند. ببینید! مردم در آن زمان آشنایی وسیعی مثل امروز با زبان انگلیسی نداشتند و همان شناخت نیم‌بند و نصفه و نیمه هم از سوی خیلی‌ها بسیار جدی به نظر می‌آمد. یادم می‌آید در زمانی که ما دانش‌آموز بودیم، اولین زبانی که باید یاد می‌گرفتیم زبان فرانسه بود، یعنی آموزش زبان انگلیسی وجود نداشت اما مدتی گذشت و این زبان هم در محافل رسمی به زبان فرانسه اضافه شد. این را هم بگویم که دانش‌آموزان آن دوران، علاوه بر زبان فرانسه، زبان عربی را هم باید می‌آموختند.

■ پرسشی که درباره خود شما برای من پیش آمده این است که شما به خاطر اینکه زمانی طولانی در کسوت یک دیپلمات در کشورهای مختلف حضور داشته‌اید و طبعا با چند زبان هم آشنایی دارید؛ اکنون باید به سوی جریان شاملو متمایل باشید اما عشق و علاقه شما به سمت اخوان گرایش پیدا کرده. چرا؟

به این دلیل که پایه و مایه اخوان در راهی که قدم در آن گذاشته بود، به مراتب قدرتمندتر از پایه و مایه شاملو بود. شاملو به جهت همان مواردی که عرض کردم، توانست خودش را به جایی برساند اما نه به آن مرتبه‌ای که اخوان رسید. می‌خواهم بگویم که اگر نمره اخوان در زبان فارسی بیست بود، نمره شاملو در این زبان و زبانی که از آن کمک می‌گرفت، مثلا دوازده بود. یعنی اینکه قابل قبول بود اما کافی نبود. این را هم بگویم که افرادی مانند شاملو به لحاظ آشنایی با زبان‌های دیگر، در آن دوران کم نبودند. مثلا افرادی بودند که پدر یا مادرشان انگلیسی یا فرانسوی بود و همه در حدی بیشتر از شاملو زبان می‌دانستند اما هیچ کدام از آنها در حد این شاعر، توانایی تاثیرگذاری در فرهنگ را نداشتند. نکته‌ای که باید درباره شاملو گفت این است که علاوه بر دانش زبانی، قدرتی هم داشت که می‌توانست به نحو احسن از داشته‌های اندک استفاده کند.

■ در تنها سفری که اخوان به خارج از کشور داشت، به‌شدت از او استقبال شد و بازتاب خوبی هم پیدا کرد.

بله. البته اخوان را به این سفر بردند و خودش به میل خودش نرفت. در آنجا هم به جز چند جلسه کوچک که حضور پیدا کرد، چند روزی را هم مهمان یکی از دوستان بود و چندان بازتابی هم نداشت، چون ریشه او در ایران و فرهنگ ایرانی بود.

■ شما هم در حوزه سیاست و هم در حوزه فرهنگ کار کرده‌اید. می‌خواهم بپرسم در کشورهایی که شما حضور داشتید، همین گره‌خوردگی ادبیات و سیاست که در کشور ما هست، در کشورهای دیگر هم وجود دارد؟

اگر بخواهیم تاریخی به مساله نگاه کنیم، باید بگویم که در مواقعی از گذر تاریخ به‌شدت اینگونه بوده اما اهالی ادبیات در بسیاری از کشورها آرام آرام، به تفکیک کامل این دو حوزه اقدام کرده‌اند و از دل ادبیات خود، مکتبی از نوشتن بیرون کشیده‌اند. یعنی اصالتی به ادبیات بخشیده‌اند که به راحتی در دست یک گروه یا جناح خاص جای نگیرد. این نوع نگاه باعث پیدایش جریان‌هایی موثر شد و همچنان هم ادامه دارد. البته کشورهایی هم به همان شکل قبل باقی مانده‌اند که صاحب فرهنگی در خور اعتنا نیستند.

■ البته پرسش من بیشتر درباره وجوه مختلف ادبیات سیاسی بود. مثلا ما بعد از جنبش مشروطه، به نوعی ادبیات می‌رسیم که به‌شدت عصبی و مستقیم‌گوست. یعنی فاصله سیاست و ادبیات چنان به هم نزدیک می‌شود که تفاوت قائل شدن بین شاعر و سیاستمدار به‌شدت مشکل می‌شود و این روند تا زمان به قدرت رسیدن رضاشاه ادامه پیدا می‌کند و آدم‌هایی چون عشقی و بهار و نسیم شمال و... را داریم که بدون پرده‌پوشی، به ارکان حکومت حمله می‌کنند. پرسش من این است که ادبیات به خودی خود میل به سیاسی شدن داشته یا سیاستمداران توانسته بودند از این امکان برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند؟

پرسش خوبی است. حقیقت این است که هر سیاستمداری در ایران به محض به قدرت رسیدن، خودش را به این جریانات نزدیک می‌کرده و بعضی‌ها هم در این راه حتی از قدرت‌شان استفاده می‌کرده‌اند اما آن دسته که شما نام بردید خودشان از بزرگان زبان فارسی بوده‌اند و نمی‌خواسته‌اند با استفاده از این قابلیت اوج بیشتری در عالم سیاست بگیرند. شما فرض کنید اگر شخصی به نیت وزیر و وکیل شدن، سعی می‌کرد رگه‌ای از شاعرانگی را هم در خود پرورش بدهد، به مقامی بالا مانند این چهره‌ها نمی‌رسید و اگر می‌خواست مثلا ملک‌الشعرای بهار بشود، خیلی بیشتر از یک رگه را باید در خود پرورش می‌داد؛ البته خیلی از چهره‌ها هم هستند که توانسته‌اند در هر دو حوزه، نامی ماندگار شوند.

■ بسیاری از اساتید دانشگاه در رشته زبان و ادبیات فارسی، در تلاش هستند که دانشجوها را در حد شناخت ادبیات کلاسیک نگه دارند. خیلی از این دوستان که خودشان در سرودن شعر نو هم تجربه دارند، این روزها موضعی هجومی به برخی شاعران دارند و اصولا ذات شاعرانگی آنها را منکر می‌شوند. به گمان شما این بازگشت مجدد به ادبیات کلاسیک ریشه در چه عواملی دارد؟

می‌دانم منظورتان چیست و از آنجایی که با اغلب این دوستان آشنا هستم، دوست ندارم نامی از یک شخص خاص ببرم اما معتقدم که این دسته از اساتید حق دارند اما نه تا این اندازه. در جریان الکنی که به دلیل دنباله‌روی از یک شاعر خاص پدید آمده، دست‌های پشت پرده مختلف فعال بوده و هستند اما نظر اساتید دانشگاه‌های مورد نظر این است که اجازه ندهند بعضی‌ها بیشتر از حدود موثر و توانایی‌های‌شان مطرح شوند.

■ با توجه با آشنایی شما از عالم سیاست، انتظار می‌رفت در گزیده‌هایی از شعر ایران که در چندین کتاب منتشر شده، بیشتر متمایل به انتخاب شعرهای سیاسی - اجتماعی باشید اما توجه شما معطوف به ادبیات و ساختار شعرهاست. اشتباه که نمی‌کنم؟

خیر. درست است. دلیلش هم این است که من بیش از آنکه سیاسی باشم، ادبیاتی هستم و زمانی که دست به این کار زدم هم، آنگونه که باید و شاید به حوزه سیاست وارد نشده بودم. باور کنید من هنوز هم به آن سیاستی که مدنظر شماست وارد نشده‌ام. من سال‌ها دیپلمات بوده‌ام و سیاست را به خوبی درک می‌کنم. آدم بی‌تفاوتی نیستم اما برای سیاست‌ورزی، هیچ‌گاه مانند ادبیات، نقشه راه را برای خودم متصور نبوده‌ام. من قبول کرده بودم زمانی که در وزارت خارجه هستم، نشانه‌های موثر فرهنگی ایران را به خارجی‌ها منتقل کنم و تحت تاثیر کسی و حتی خودم قرار نگیرم بلکه تحت تاثیر واقعیات فرهنگی کشورم باشم. حالا چرا این پرسش را مطرح کردید؟

■ از این جهت که شما مثلا در کتاب «باغ بی‌برگی»، صددرصد به وجه شاعرانگی اخوان توجه دارید و اجازه نمی‌دهید اظهارنظرهای جمع‌آوری شده به سمت و سوی دیگر متمایل شود.

دلیلش این است که باغ بی‌برگی قرار است درباره وجوه آثار و شخصیت یک شاعر اطلاع‌رسانی کند. اما جایی که هدفم چیز دیگری مانند وضعیت سیاسی عصر اخوان بوده و مثلا مخلوط شدن ادبیات و سیاست را هم در چندین مقاله نوشته‌ام و عرضه کرده‌ام. البته اخوان، به نوعی دچار در افتادن با فرهنگ به گفته خودش فرنگی هم بود که از دید من زیاد جدی نیست اما توجه بیشتر من، به جنبه‌های شناخت ایشان از ادبیات فارسی است که کاملا برایم جدی بوده و هست. چیزهایی که اخوان درباره غرب می‌گفت، خودم بیشتر می‌دانستم چون او شناختی از فرهنگ غربی نداشت اما بنده هم در غرب حضور داشته‌ام و هم چند زبان بلدم.

■ خیلی از دوستان معتقدند که شاملو بیشتر یک شاعر سیاسی است و نگاه سیاسی‌اش را نمی‌توان از بدنه شعرهایش جدا کرد. نظر شما چیست؟

قبول دارم اما این را هم بگویم که جنبه شاعرانگی شاملو، منحصر به نگاه سیاسی نبود. شاملو مانند اخوان به ریشه‌های زبان فارسی توجه نداشت و مثلا نمی‌رفت و واکاوی کند که وجوه شخصیتی اولین شاعر پارسی‌گوی را مطالعه کند. شاملو شاعری مخاطب‌محور بود که حتی از زبان روزنامه‌ای هم در شعرهایش بهره می‌برد. ما شاعران سیاسی‌سرای نامدار در تاریخ ادبیات کم نداشته‌ایم. مثلا ناصرخسرو زمانی که می‌گوید: «چو خود می‌کنی اختر خویش را بد/ مدار از فلک چشم نیک اختری را»، به هر شکل جمعیتی را در موقعیتی خاص مورد خطاب قرار می‌دهد. این آدم هم سیاستمدار بزرگی است و هم زبانی پاکیزه و کامل دارد. فرق است بین شاعر سیاسی‌سرا و کسی که سعی دارد سیاسی نمایی کند.

■ ارتباط‌تان با شعر جوان کشور چگونه است؟

فعلا چهره‌ای موثر نداریم اما نمی‌توان ناامید بود چون با نسلی برخوردار و زحمت کشیده طرفیم که دارد تلاشش را می‌کند و به دنبال دکان هم نیست.

نگاه

دل‌نوشته‌ای در بزرگداشت یک عرفان‌پژوه

آن خیال خوش او مشعله دل‌ها باد

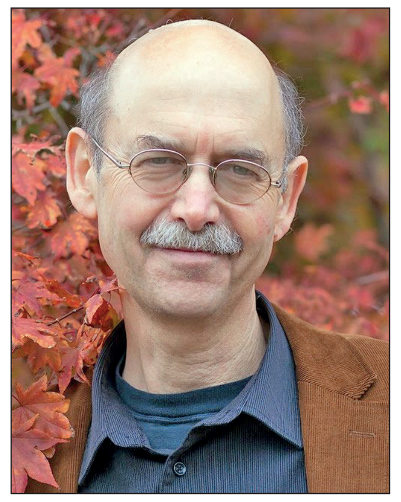

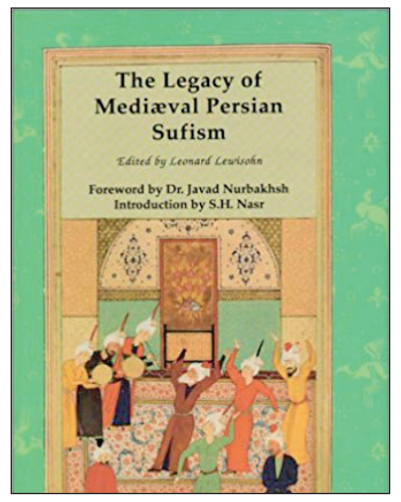
The Legacy of
Mediæval Persian
Sufism
Edited by Leonard Lewisohn
Foreword by Dr. Javad Nurbakhsh
Introduction by S.H. Nasr

دکتر عبدالمجید مبلغی

لئونارد لویسون هم رفت. چه دشوار است شنیدن این خبر! مولوی‌پژوهان، عرفان‌شناسان و علاقه‌مندان به فرهنگ پژوهی ایران می‌دانند که چه گوهری «نهان زیر خاک» گردید. مراتب دانش وی، که از جمله در مطالعاتش از مولانا و ترجمه‌اش از اشعار حافظ به چشم می‌آید، بر اهل نظر پوشیده نیست و آثار ماندگارش، فراتر از هر تعریف و تمجید، یاد و نامش را زنده و بلند می‌دارد. اما برای من این استاد زبده مولوی‌شناس و پارسی‌گوی چهره دیگری نیز داشت: مردی از جنس «صفای ریاضت دل» و «سودای عشق». در این دل‌نوشته کوتاه نمی‌خواهم از دانش و بینش وی بنگارم؛ بلکه آنچه در ذهن دارم را در پیکره چند جمله‌ای قدرشناسانه نسبت به «ذوق حضور» و «هوای مسیح نفس» پیشکش می‌دارم. من مدتی در دانشگاه اگزتر انگلستان به عنوان همکار پژوهشی به تحقیق و مطالعه مشغول بودم. در آن مرکز، در گوشه‌ای، میز و یارانه‌ای به من داده بودند تا به کار خود بپردازم. آن گوشه از «بد حادثه» یا «طالع اتفاق» در کنار راهرویی قرار داشت که بسیاری از آن می‌گذشتند. من بیشتر ساعات روز را پشت آن میز و در همان گوشه سپری می‌کردم و هر روز شاهد رفت‌وآمد چهره‌های آشنا و ناآشنای بسیاری بودم. انگلیسی‌ها معروفند به سردمزاجی و دشواری در ارتباط. من نیز به تدریج، آموختم که خونگرمی چندان به آنجا تعلق ندارد و مربوط به آنها نیست. ای بسا می‌شد که با کسی پیش‌تر سر سخن گشوده بودی و باری دیگر که از کنارت می‌گذشت نه در چهره‌اش خبری از حس ارتباط قبلی می‌یافتی و نه در چشمانش شوقی برای گفت‌وگوی تازه! اگر لئونارد، که البته انگلیسی نبود را نمی‌دیدم این قاعده شاید چندان خلاف روشنی نمی‌یافت. لئونارد لیوسن اولین بار، زمانی که برای دیدار با یکی از اساتید مرکز از آن راهرو می‌گذشت، به سراغم آمد و با وجود آنکه برای رسیدن به قرار کاری‌اش عجله داشت، نام و احوالم را پرسید و از دلایل حضورم در مرکز جست‌وجو کرد. زمانی که دانست ایرانی‌ام و چه می‌کنم، با همان فارسی شیرین و لهجه‌دارش گفت که اکنون باید برود و پس از جلسه‌ای که در پیش دارد برای گفت‌وگو باز می‌گردد. من در آن ایام او را نمی‌شناختم و خبری از کار و جایگاه علمی‌اش نداشتم؛ حتی نمی‌دانستم که در زمره اساتید مبرز و شناخته‌شده دانشگاه و مولوی‌پژوهان بنام است. مدتی بعد بازگشت و صحبت آغاز کرد. با توجه به ناآشنایی من با دانشگاه در آن ایام از محیط برایم گفت و نحوه نگارش متن و شیوه انجام کارها را تا حدی برایم توضیح داد. همچنین از خاطراتش گفت؛ از جمله دعوت از چهره‌های صاحب‌نام فرهنگ و موسیقی ایرانی به اگزتر. پس از آن چندین بار دیگر فرصت همنشینی و هم‌صحبتی با لئونارد برایم فراهم آمد. هر زمان که می‌آمد از جایی می‌گفت و از خاطره‌ای؛ از عشقش به زبان فارسی و مولوی؛ از اینکه خود را سالک عرفان می‌داند و زندگی را صوفیانه می‌فهمد؛ از اینکه به موسیقی ایرانی عاشقانه دل سپرده است و از شنیدن آن لذت می‌برد و از اینکه دوست دارد به ایران بیاید و دلش برای ایران که سال‌ها در آن تحصیل و زندگی کرده بود، بسی تنگ شده است. هم نیک و پاکیزه فارسی می‌گفت و هم، گاه و بیگاه، فرازی در سخن می‌گنجاند که به شعری باز می‌گشت. بعدتر از دانشجویان ایرانی اگزتر در مورد او و جایگاهش، شنیدم و قدر علمی‌اش را، از جمله در پی مراجعه به برخی از آثارش، دانستم. اما در آن روزها من نه با پروفسور لویسون بلکه با «روشن‌رایی» هم صحبت بودم که به «شعشعه مهر خاوران» در فرهنگ فارسی نگریسته بود و «آتش محبت» به مولوی و ایران را «در خرمن جان» خویش افروخته بود؛ مردی مهربان که مولوی‌وار تو را دعوت می‌کرد تا «در پاکی بی‌مهر و کین در بزم عشق» بنشینی و از او چیزی بیاموزی. در همان دیدارهای گاه و بیگاه و گفت‌وگوهای «دل خواسته» دانستم که «صحبت دوست» جان و دلش را عجیب صیقل داده است. این خبر مرگ نابهنگام و دلگیرکننده را که شنیدیم، پس از چندین سال، یاد محبت بی‌دریغ وی به خود افتادم و ناگاه دلم لرزید. با خود گفتم که کمترین کار نگارش چند سطری است از تجربه شیرین همنشینی صمیمانه‌ام با استاد لیوسن گران‌سنگ؛ تجربه‌ای که در فضایی متفاوت اتفاق افتاد. من بی‌آنکه وی را بشناسم و تحت تاثیر نام و کارش باشم مردی را یافتم که می‌کوشید نه تنها از تنهایی‌ام بکاهد بلکه با سخنان نغز خود «صدشهود» بر «درستی محبت» پیش رویم بگذارد. مردی که «طریق مروت» «شیوه شیرینش» بود و دیگران را سخاوتمندانه دعوت به همنشینی با «رخ خندان» خویش می‌کرد.

لئونارد لویسون هم رفت؛ او که مولوی‌وار طنین شمس را در «حفره کن زندان و خود را وارهان» شنید. اکنون میان ما نیست. حال مردم را خدا می‌داند و بس اما افراد زیادی در این دنیا نیستند که گمان بریم به‌سان او بسا پیش از مرگ با خود زمزمه کرده باشند «چون جان تو می‌ستانی چون شِکَر است مردن».

یادداشت کتاب

نگاهی به کتاب «یکی بیاید مرا له کند» سروده فاضل ترکمن

طنز یا اندوه؟

محمد پروین

عاصی بودن از جهان و شرایطی که در هر مکان و زمانی به آدمی تحمیل می‌شود به دو کنش خود را نشان می‌دهد. یکی از منظر نقد بُرا و دیگری طنز است.

فاضل ترکمن در کتاب «یکی بیاید مرا له کند» دغدغه شخصی خود و نگاه خود به اتفاقات پیرامون را نه به شکل عمران صلاحی و اکبر اکسیر بلکه با تاکید بر بسامد کلماتی از جمله تنهایی و غمگین بسامدی درست کرده است که شعرش شخصیت داشته باشد. این شخصیت راه برود. حرف بزند. کنش از خودش نشان بدهد و تاجایی خود را در جایگاه نماد هم ببیند. در پاره‌ای از شعرهای این کتاب نگاه عاصی ترکمن به جهان اطراف و آدم‌هایی که در روزمره غرق شده‌اند یا برای رسیدن به هدف راه و رسم ماکیاولی را پیشه کردند از فقدان می‌آید. این فقدان را ترکمن در شعر آورده است. ضمیر غایبی که سایه‌اش گاهی تا گستره عالمی می‌رود و گاهی تا سطح روابط دو نفر باز می‌ایستد. در شعر «نیستی» صفحه ۶۸ این نگاه را می‌توان دنبال کرد. «تونیستی/بهانه‌های کوچک خوشبختی نیستند/تونیستی/ من نیستم.» به قول لاکان تنها راه ارتباط با جهان از طریق زبان صورت می‌گیرد و از آنجایی که زبان نارسا است، همیشه خلأ و فقدان در این نارسایی به وجود می‌آید. این نارسایی در زبان به فقدان کشیده می‌شود و شاعر عاصی در رفتار روایی شعر خشم خودش را به اشیا و جهان اطرافش نشان می‌دهد. مانند شعر «به هم ریخته» صفحه ۶۸ «تو که نیستی/همان بهتر که گلدان پشت پنجره خالی بماند/حوض بی‌آب حیاط/تشنه ماه و ماهی باشد/در و دیوار خاک بخورند.» جهان‌واره شاعر در رفت‌وآمد گاهی به مرزهایی می‌رسد که نقد خودش را با طنز آمیخته از نوستالژی و اعتراضی به پیرامون خود بیان می‌کند. شعر «رویای من کجای جهان است؟!» صفحه ۷۷ «اگر به من بود/ در فرانسه به دنیا می‌آمدم/هر روز با یک ژست تازه/دست می‌انداختم/دور گردن برج ایفل/ و با او عکس یادگاری می‌گرفتم.» اما روایت شناور این شعر به همین جا ختم نمی‌شود. ترکمن باز به سراغ همان فقدان می‌رود و این را نه تنها با سرزمینش، بلکه با منطقه جغرافیایی و اتفاقاتش هم شریک می‌شود. از همان شعر، صفحه ۷۸ «اگر به من بود/جایی به دنیا می‌آمدم/دور از خاورمیانه غمگین/دور از نفت‌های عزادار/دور از قصه تمام‌نشدنی جنگ/و دور از تمام خطوط قرمز اخمو...» کنش دیگر شعرهای ترکمن به گذر زمان مربوط می‌شود. این زمان در پاره‌ای تنها بُعد صوری زمان است و گاهی با بُعد صوری اتفاق درهم می‌آمیزد تا برگردد و یادی کند از دورانی که باز به فقدان برمی‌گردد. شعر «برداشت کوتاه» صفحه ۹۰ «همه زندگی همین بود/همین که بگوییم/چه زود گذشت.» یا شعر «بالاخره» صفحه ۹۱ «بابا بازنشسته شد/مامان شکسته...» اما این بسامد غمگینی و تنهایی در شعرهای شاعر از کجا می‌آید؟ جهان تکراری؟ آدم‌هایی که تعامل با آنها دشوار و اصطکاکی است؟ ترس از مرگ؟ نبود معشوق؟ که به تعبیر خود شاعر روحش که به کوه تشبیه کرده است به هم ریخته است و قسم می‌خورد به خواب بدی که دیده است و ترسیده است. صفحه ۴۸ و ۴۹. ترکمن در کتاب یکی بیاید مرا له کند با فاصله گرفتن از بازی‌های فرمی حرف خودش را ساده به مخاطب زده است. شاید در نگاه اول این شعرها طنز بیاید اما بعد از خوانش دوباره و کمی آشنایی با جهان‌واره شاعر و ردی که در شعرها از خودش به جا گذاشته است، می‌فهمیم این طنز برخاسته از اندوه اعتراضی است که شاعر آن را به نمایش گذاشته است. اعتراض و عصیان دو عضو جدا نشده از هم هستند. روحی که سرکشی می‌کند اجازه می‌دهد تا تخیل در قید و بند زمان و مکان جدا شود و خود در هیاتی دیگر نشان دهد. آنقدر که شاعر می‌خواهد به کمک این جهان بیاید، تلاش خودش را هم می‌کند اما نتیجه چیز دیگری می‌شود. شعر «سقوط باران جوان» صفحه ۹۴. «حس می‌کنم/ دیگر نمی‌توانم/برای سقوط باران دعا کنم/از آسمان به زمین آمدن/ شاید جزای یک گناه تازه باشد/ یادش به شر شیطان!/وقتی که با بهشت خداحافظی کرد.» فاضل ترکمن همان طور که در شعر پشت جلد کتاب نوشته است، روح دارد ولی روحیه ندارد. کتاب یکی بیاید مرا له کند توسط نشر مروارید منتشر شده است.

یکی بیاید مرا له کند
فاضل ترکمن

مکث

اپرای «مولوی» یک مالک دارد

بهروز غریب‌پور

چند روز پیش متوجه شدم که اپرای مولوی از طرف کمپانی ناکسوس به صورت آلبوم صوتی منتشر شده؛ این در حالی است که قرارداد اپرای مولوی به طور مستقیم بین من و بنیاد فرهنگی-هنری رودکی منعقد شده و در حقیقت همانند سایر اپراهای من مالکیت معنوی و مادی آن، به فراخور این قرارداد تعریف و تعیین شد. به طور مستقیم از قبل بودجه‌ای که تهیه‌کننده در اختیارم می‌گذاشت تمامی هزینه‌های اجرا را شخصا پرداخت می‌کردم. این موضوع درباره ساخت موسیقی، ساخت عروسک، پژوهش و نگارش متن هم صدق می‌کرد و یک تعهد تمام‌عیار بود. بنابراین هیچ‌یک از افرادی که با من کار می‌کنند قرارداد جداگانه‌ای ندارند و همه شامل همین قرارداد مادر می‌شوند. بهزاد عبدی پیش‌تر هم برای انتشار آلبوم «رومی» تلاش‌هایی انجام داده و رسانه‌ها خبر رونمایی آن را منتشر کردند. همان زمان من شکایتی کردم که مرکز موسیقی آن را بررسی کرد و جناب عبدی محکوم شد اما از آنجا که نتوانست در ایران راه به جایی ببرد این بار از طریق کمپانی‌های نشر بین‌المللی عمل کرده در حالی که روی جلد آلبوم منتشر شده هیچ اسمی از پژوهشگر، کارگردان و نویسنده (که من باشم) نیامده است.

نکته دیگر که یادآوری آن ابهامات این موضوع را از بین می‌برد، شیوه انجام و ارایه آثاری است که من روی صحنه می‌برم. تمامی این کارها به صورت پلی‌بک اجرا می‌شود یعنی پس از پژوهش، نگارش متن و آهنگسازی، هنرمندان در استودیوی ضبط حاضر می‌شوند و اثر کارگردانی رادیویی می‌شود. پس از این کارگردانی است که به صورت فایل صوتی در اجراهای ما مورد استفاده قرار می‌گیرد. همه آهنگسازانی که با من کار می‌کنند در جریان هستند که پرداخت هزینه‌ها بر عهده من است و در برخی موارد به صورت نیابتی عمل می‌کنم مثلا ارکستری که اپرای مولوی را اجرا و ضبط کرد، ارکستر رادیو کی‌یف به رهبری ولادیمیر سیرنکو بود که همه هزینه‌های آن را به صورت ارزی به جناب عبدی دادم تا او به نیابت از من پرداخت کند. طبیعتا تخلف اصلی جناب عبدی در انتشار آلبوم این است که بدون داشتن مجوز از سوی من این کار را انجام داده و در عین حال که باید بر صدر عناوین ذکر شده نام من به عنوان پژوهشگر، نویسنده و کارگردان قید می‌شد، هیچ اسمی از من نیاورده است. بهزاد عبدی موسیقی اپرای مولوی را به من هبه نکرده و از صفر تا صد موضوع توسط من انجام شده است. همان زمانی که برای اجرای اپرای عاشورا هم مشکل داشتم، علی رهبری از من عذرخواهی کرد اما تاکید کردم که رهبر یک ارکستر باید وقتی پارتیتوری را انتخاب می‌کند، نسبت به حق و حقوق صاحبان آن اطلاع کامل داشته باشد. آن زمان اعتراضم این بود که بهزاد عبدی از لیبرتو (متن نمایش اپرا) من استفاده کرده بدون اینکه نامی از من آورده شود. با واکنش‌های من این موضوع را در بنرهای تبلیغاتی جبران کردند ولی در نهایت چون مجوز من را نداشت، خلاف قانون بود. به هر حال من با کمپانی «ناکسوس» درباره این مورد اخیر تماس گرفتم و اعلام کردم که این عمل خلاف قانون کپی‌رایت و مجرمانه است. آنها هم بلافاصله از من خواستند اطلاعات آلبوم را برای‌شان ارسال کنم. اما مساله اصلی این است که بهزاد عبدی این کار را چندین بار تکرار کرده؛ یک بار که از موسیقی اپرای عاشورا برای سریال مختارنامه استفاده کرد، یک بار هم هنگام اجرای اپرای عاشورا با رهبری علی رهبری بود که کار به رسانه‌ها کشید و علی رهبری از من عذرخواهی کرد. این عمل دایما به شیوه‌های مختلف تکرار شده و هر بار مواردی نیز مطرح شده است. من در مکاتباتم با «ناکسوس» اشاره کردم که موضوع را از طریق مراجع بین‌المللی تعقیب خواهم کرد.

چون یک بار دیگر نیز چنین اتفاقی افتاده بود و من از طریق مرکز موسیقی آن را پیگیری کرده بودم، همه ادله برای ارایه به دادگاه موجود است. بهزاد عبدی یک کار ناشیانه انجام داده که هم بر خلاف اصول ماست و هم شرکت‌های ضبط و پخش بین‌المللی.

در نامه‌ای که به «ناکسوس» نوشتم، اشاره کردم شما مدعی رعایت حقوق هنرمندان هستید، پس چگونه ممکن است این اتفاق درباره شما افتاده باشد؟ فعلا هم آنها به دنبال راه‌حل این مساله هستند اما من از آنها درخواست کرده‌ام که سریعا پخش اثر را متوقف کنند تا من از طریق محاکم بین‌المللی موضوع را پیگیری کنم.

خبر

از بزرگداشت میرصادقی تا جشنواره موسیقی لری

بزرگداشتی برای جمال میرصادقی

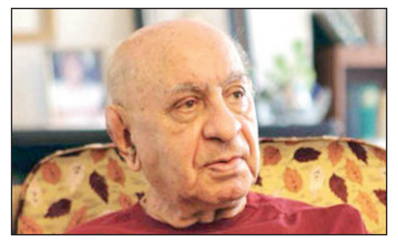

به گزارش ایسنا، شانزدهمین دوره عصر کتاب به گرامیداشت این نویسنده پیشکسوت اختصاص دارد که روز یکشنبه ۲۸ مردادماه از ساعت ۱۷ تا ۱۹ در سرای کتاب به نشانی خیابان انقلاب، بین فلسطین و برادران مظفر جنوبی، پلاک ۱۰۸۰ برپا می‌شود. جمال میرصادقی متولد سال ۱۳۱۲ در تهران و فارغ‌التحصیل رشته ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است. داستان‌های شنبه (مجموعه ۵۱ داستان کوتاه از ۳۷ نویسنده)، داستان‌های دوشنبه، داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران، درازنای شب، شب‌چراغ، بادها خبر از تغییر فصل می‌دهند، آتش از آتش، اضطراب ابراهیم، زندگی را به آواز بخوان، گفت‌وگوها، دختری با ریسمان نقره‌ای، آسمان رنگ‌رنگ، دندان گرگ، کلاغ‌ها و آدم‌ها، مسافرهای شب، چشم‌های من خسته، شب‌های تماشا و گل زرد، این شکسته‌ها، هراس، پشه‌ها، روشنان، نام تو آبی است (بیست داستان)، آوازها، این سوی تل‌های شن و دوالپا از کتاب‌هایی هستند که توسط میرصادقی منتشر شده‌اند.

«تارانتینو» بازیگر نقش «بروس لی» را پیدا کرد

«مایک مو» به عنوان بازیگر نقش «بروس لی» در فیلم «روزی روزگاری هالیوود» جدیدترین ساخته «کوئنتین تارانتینو» انتخاب شد. به گزارش ایسنا به نقل از درپ، «مایک مو» که در ماه پیش به مناسبت چهل‌وپنجمین سالگرد «بروس لی» با انتشار پیامی در فضای مجازی به این ستاره سینمای رزمی ادای احترام کرد، در فیلم جدید «روزی روزگاری هالیوود» به عنوان بازیگر نقش «بروس لی» انتخاب شده است. این بازیگر امریکایی، ماه پیش به جمع بازیگران فیلم «روزی روزگاری هالیوود» پیوسته بود اما هنوز نقش او در این فیلم فاش نشده بود.

داستان فیلم «روزی روزگاری هالیوود» که با بازی «لئوناردو دی‌کاپریو» و «برد پیت» نیز همراه است درباره گروه تبهکار «منسون» به سرکردگی «چارلز منسون» است که در اوت ۱۹۶۹ در یک شب چندین نفر را در یک سکونتگاه هالیوودی متعلق به «رومن پولانسکی» کارگردان مطرح لهستانی-فرانسوی سلاخی کردند که یکی از این افراد «شارون تیت» همسر باردار «پولانسکی» بود. «پولانسکی» برای مدتی به اشتباه تصور می‌کرد که «بروس لی» احتمالا قاتل همسر وی بوده است. دار و دسته «منسون» در سال ۱۹۷۱ در دادگاه گناهکار شناخته شدند و «چارلز منسون» رهبر این گروه در نوامبر سال گذشته میلادی در زندان درگذشت.

محمد عبادی دوبلور پیشکسوت درگذشت

محمد عبادی دوبلور تلویزیون و سینما شامگاه ۲۳ مرداد ماه درگذشت. به گزارش مهر، محمد عبادی دوبلور پیشکسوت که از مدتی پیش در بیمارستان فیروزگر بستری بود روز گذشته به دلیل ایست قلبی درگذشت. توانایی او در آفرینش تیپ‌هایی همچون بوشوگ در (لوک خوش‌شانس) و تسوکه در (سفرهای میتی کومان) بود که از جمله نقش‌های بارز کارتونی و به یادماندنی عبادی است.

جشنواره موسیقی لری و شب‌هایی ماندگار

جشنواره موسیقی لری
به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی

جشنواره موسیقی لری با حضور هنرمندانی از یازده استان لرنشین کشور و برای گرامیداشت چهلمین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی در خرم‌آباد در حال برگزاری است. به گزارش «اعتماد»، «جشنواره موسیقی لری» با حضور یازده استان لرنشین کار خود را در استان لرستان و شهر خرم‌آباد آغاز کرده است. این جشنواره از ۲۲ تا ۲۶ مرداد ۱۳۹۷ با اجرای گروه‌های موسیقی مختلف در فضای باز محوطه باغ گلستان قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد برگزار می‌شود. مردمان لر تبار هر روز از ساعت ۱۹:۰۰ خود را به باغ گلستان می‌رسانند و تا ساعت ۲۴:۰۰ شاهد اجرای گروه‌های مختلف هستند. در جشنواره موسیقی لری، قرار است چهره‌های شناخته شده‌ای از موسیقی لرستان به اجرای برنامه بپردازند. ایرج رحمانپور، فرج علیپور، محمد باجلاوند، غلام سبزعلی، بردیا مهرآرا، حامد فیضیان، امیر رحمان خسروی، بهمن اسکینی، فضل‌الله صفاری، مهران غضنفری و رهام خورشیدوند از چهره‌هایی هستند که در جشنواره موسیقی لری به روی صحنه رفته‌اند یا اینکه در شب‌های آتی به صحنه خواهند رفت. در شب‌های گذشته ایرج رحمانپور و فرج علیپور که از اسطوره‌های موسیقی لرستان به شمار می‌روند، در اجراهایی مجزا برنامه‌های شان را برای مردمان لر تبار به صحنه بردند. ایرج رحمانپور در میان مردمان زاگرس‌نشین، به لقب «حنجره زخمی زاگرس» معروف است. او بیش از ۴۰ سال فعالیت هنری داشته و با آوازهایش و خلق ملودی‌های ناب تحولی ویژه در موسیقی لری و لکی ایجاد کرده است.

همچنین فرج علیپور از اسطوره‌های کمانچه نوازی در موسیقی ایران به شمار می‌رود و کمانچه‌نوازی‌های او برای همیشه در حافظه تاریخی موسیقی ایران و لرستان باقی خواهد ماند. مراسم افتتاحیه جشنواره موسیقی لری ۲۲ مرداد ۱۳۹۷ و با حضور سید موسی خادمی استاندار لرستان، حمیدرضا حنان مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان و در میان استقبال باشکوه مردم لرستان برگزار شد. حجت‌الاسلام حمیدرضا حنان مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان که متولی اصلی برگزاری این رویداد هنری است، می‌گوید: مردم بهترین مشوقان اجرای برنامه‌های فرهنگی و هنری طی چند سال اخیر در استان بوده‌اند که همواره با حضور گسترده خود موجب دلگرمی ما بوده و هستند. او ادامه می‌دهد: جشنواره موسیقی لری به پیشنهاد استاندار لرستان شکل گرفت و دو اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان به عنوان مجری این رویداد فعالیت دارند و نزدیک به ۱۰ اداره کل و سازمان دیگر در برگزاری آن همکاری کرده‌اند. جشنواره موسیقی لری برای گرامیداشت چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی و با حضور یازده استان لرنشین کشور؛ اصفهان، ایلام، بوشهر، خوزستان، چهارمحال و بختیاری، همدان، کهگیلویه و بویراحمد، فارس، قزوین، لرستان و مرکزی برگزار می‌شود. ۶۰ خواننده و ۴۰۰ هنرمند در اجرای پنج‌روزه این جشنواره مشارکت دارند.